



ادبیات



# گذری بر ادبیات دهه هفتاد بلوغ زودرس ادبیات

پیمان یزدانی

اشاره:

دهه هفتاد ادبیات ایران، دهه تجربه‌ای گذرا بود. دهه‌ای که با فراز و نشیب‌هایش دهه نگرشی ژرف به ادبیات به مثابه ادبیات بود. از این رو تفاوت‌های عمیق و گسترده‌ای را با ادبیات دهه‌ها یا قرون پیش از خودش داشت. دهه‌ای که هر چند گذرا بود، اما موجب تغییر خود جریان دهه هفتاد در دهه بعد از آن نیز شد. به عبارت دیگر خود جریان دهه هفتاد نیز تحت تأثیر کلیت این تجربه فرار گرفت و از دل خود به شکوفایی رسید.

**در دهه هفتاد ایران  
زیرساختها و باورهای  
هنرمندان و نویسندگان  
در مواجهه با ترجمه‌ها یا  
برداشتها و تفسیرهای  
اشخاص به چالش کشیده  
شده و در خلال آنها یا بعد  
از تثبیت آنها بود که این  
جریان شکل گرفت.**

نداشت. مدرنیته دست به یک خود انتقادی ریشه‌ای زده بود، تک‌صدایی مرده بود و روایت تک‌محور از نفس افتاده، در این اثنا ترجمه‌های رولان بارت حتی به مؤلف هم رحم نکرد و او را در کوچه پس کوچه‌های کلان‌شهر پست مدرن کشت. ادبیات دهه هفتاد به چنان بلوغ زودرسی رسیده بود که حتی صداهای شکستن استخوان‌های ساختارگرایی یک دهه تمام به گوش رسید، اما این جریان با همه این‌گونه تا نکرد. گوش‌هایش را باز کرد تا صدای لاکان را بشنود، دلوژ و گتاری را در اغوش بگیرد، انقلاب کریستوا و قدرت فوکو را ببیند و در مقابل «مفهوم نوشتار» دریدا تعظیم کند.

از طرف دیگر پرتوهای این اندیشه در حیطه سیاست و جامعه‌شناسی نیز به کالبد جامعه تاید، حرکت به سمت دیگری غیر از آنچه بود، به نظر می‌رسید، اما ذهنیت نویسنده، ذهنیت دیگری‌ست. جامعه به گرمای پرتوهای اندک دل خوش کرد و سنت هر چند ناتوان شده بود، اما بالاخره به پیروزی موقتی دست پیدا کرد. اما در لایه‌های درونش نفس‌هاش به شماره افتاده و خود نیز می‌داند که شاید تاب هجوم مجدد اندیشه‌های جوان را نخواهد داشت. هر چند که در حرکتی آرام این قطار ابدی لذت‌بخش‌تر، شیرین‌تر و عمیق‌تر به مقصد می‌رسد، از این رو نیازی به هجوم مجدد ندارد. از این بابت ادبیات هنوز پیشاپیش جامعه پرچم به دست گرفته و راه خود را می‌رود.

در روند حرکتی ادبیات دهه هفتاد، آنچه از ابتدا متفاوت بود، تکرار بود. این تکرار نه تنها در ایجاد جریان، بلکه در تار و پود این جریان نیز رسوخ کرد و همان‌طور که گفتیم با آموزه‌ها، برداشت‌ها، تفسیرها و ترجمان اندیشمندان، شاخه‌های متعددی در این جریان رشد کرد. همان‌طور که گفته شد این شاخه‌های متعدد، برگرفته از هر یک از آموزه‌ها، برداشت‌ها و تفسیرهای اندیشمندان بود. چند صدایی، زبان‌پریشی، ساخت‌شکنی، چندروایی، نوشتار زنانه و... شاخه‌هایی از این جریان است که حال در روند حرکتی خود به سوی تکامل، یا به آمیزش با دیگر شاخه‌ها انجامیدند و یا حتی دست به

ادبیات دهه هفتاد هر چند در روند خطی ادبیات دهه پنجاه و شصت بود، اما به بلوغی زودرس دچار شد. از این رو باعث ایجاد شکافی عمیق با ادبیات پیش از خود شد. پایه‌ریزی ادبیات این دهه هر چند بر اساس تئوری‌های ورودی و ترجمه‌ای فرهنگ‌های دیگر بود، اما نگاهش بیشتر به تفسیرها و برداشت‌های سخنگویان و پیش‌قراولان و مترجمان مملکتی همچون رضا برهانی بود و دقیقاً از همین جا بود که تفاوت‌ها و شکاف‌ها شکل گرفت.

پایه‌ریزی یک جریان ادبی براساس تئوری (نه به طور سطحی، بلکه با آشنا شدن با تئوری‌های جدید و دگرگونی باورها و پندارهای گذشته در مواجهه با آن) اولین تفاوتی بود که به چشم می‌آمد. به عبارت دیگر، ایجاد جریان یا شکل‌گیری و پیدایش دید و نگرش جدید در ادبیات دهه‌های پیشین، هر چند در ذات خودش با تفکر و طرح‌ریزی تئوری همراه بود، اما همیشه این تئوری‌ها اول در تجربه‌های ادبی پدیدار می‌گشت و در خلال این تجربه‌ها یا بعد از تثبیت یافتن آن‌ها بود که به صورت مانیفست یا جریان به وجود می‌آمد، اما در دهه هفتاد ایران وضع کمی متمایز بود. به این صورت که زیرساخت‌ها و باورهای هنرمندان و نویسندگان در مواجهه با ترجمه‌ها یا برداشت‌ها و تفسیرهای اشخاص به چالش کشیده شده و در خلال آنها یا بعد از تثبیت آنها بود که این جریان شکل گرفت. برای مثال «خطاب به پروانه‌ها»ی دکتر برهانی همراه با مقاله جنجال‌برانگیز پایانی آن بود که به چاپ رسید، اما شکاف از این هم عمیق‌تر بود.

در دهه‌های پیشین، ایجاد جریان یا شکل‌گیری و پیدایش نگرش جدید در ادبیات معمولاً توسط یک شخص حقیقی صورت می‌گرفت و بعد توسط یک جریان دنبال می‌شد، حال آنکه در ادبیات دهه هفتاد اصولاً یک جریان عمومی - نویسندگان - بود که چراغ به دست، گذرگاه‌های تخیل را می‌پیمود. به عبارت دیگر از دید نویسندگان، ادبیات دهه هفتاد، قهرمان و شخص جایگاه اولیه خودش را از دست داده و آنچه وجه غالب می‌نمود، کمتر بود و این تنها از متن آموزه‌های این جریان بود که رخ می‌نمود. در آموزه‌های آنان فرد و ایدئولوژی تک‌محور جایی

**نقد و موضعگیری مخالفان که گهگاه از روی نادانی نیز بلند می‌شد و یا شاید بیشتر احساسی و موضعگیری حسی بود تا نقد سازنده، در روند سرعت بخشیدن به جریان ادبیات دهه هفتاد نقش غیرقابل انکاری بازی می‌کرد.**

تجزیه خود زدند تا از آن به چیز دیگری برسند. درخلال این تجربه‌ها بود که گاه شگردها و تکنیک‌های خاص ظهور کرد و به محض ظهور نیز جزئی از جریان شده، از انحصار خارج می‌شد. در اصل هنوز کامل نشده، به سرانجام می‌رسید. البته یادمان نرود که معمولاً همزمان با تجربه این شگرد جدید و یا کمی بعد از آن یا در مقاله‌ای مجزا و یا در لایه‌لای نقد یا سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها این شگرد باز شده و مورد کالبدشکافی جراحان قرار می‌گرفت.

این بلوغ زودرس و تمام این اتفاقات به سرعت پیش می‌رفت. راهی که باید در عرض سه یا چهار دهه و یا شاید پنج دهه و یا بیشتر پیموده می‌شد، به نظر می‌رسید در یک دهه به سرانجام برسد. لازم به ذکر است نقد و موضعگیری مخالفان که گهگاه از روی نادانی نیز بلند می‌شد و یا شاید بیشتر احساسی و موضعگیری حسی بود تا نقد سازنده، در روند سرعت بخشیدن به این جریان، نقش غیرقابل انکاری بازی می‌کرد.

از طرف دیگر نباید از این بگذریم که این بلوغ زودرس و شتابزدگی در حرکت خودش به افراط یا سطحی‌نگری و احساسی بودن رسید. به این نحو زبان‌پریشی، چندمعنایی، ساختارشکنی و چندصدایی به افراط کشیده شد و شتاب بیش از اندازه، مجال برای باز تولید همان اندیشه‌ها و به چالش کشیدن و عمق بخشیدن به آنها نمی‌داد. این جریان که در ذات خودش به یک خود انتقادی می‌رسید، تحت تأثیر همین سطح‌نگری، احساسی بودن و افراط‌گری قرار گرفت و به مرور زمان از خود انتقادی سر باز زد. بنابراین اشعار این دهه به سمتی پیش رفت که ساخت‌شکنی و زبان‌پریشی یکسره تمامیت‌خواه به نظر رسید و گسستی عمیق در ذهنیت‌های عام‌زده ایجاد کرد.

در توجیه این گسست، تجربه‌گرایان این جریان از «تخصصی شدن شعر» در دوران اکنون (دهه هفتاد) سخن گفتند. هر چند که طبق این گفته، از دوران مدرن به این طرف، شعر به سمت تخصصی شدن و مخاطب خاص پیش رفت. اما این گفته که در دید اول درست به نظر می‌رسد (و در واقع نیز چنین است و شعر در یک

حرکت خطی از دوران مدرن به بعد از آن رنگ و روی تخصصی شدن و اهمیت به مخاطب خاص را به خود گرفت) با دو چالش اصلی دست و پنجه نرم می‌کند. نخست آنکه این تخصصی شدن از دوران مدرن در یک حرکت خطی شروع شد و تقریباً از دهه سی و چهل به این طرف در حال شکل‌گیری بود و تنها اختصاص به دهه هفتاد نداشت که در این دهه شکل گرفته باشد، هر چند که به مانند دیگر موارد در این دوره شتاب بیشتری گرفت و دوم آنکه دامنه این گسست از ذهنیت‌های عام فراتر رفته و حتی قشر گسترده‌ای از نویسندگان مدرن را هم که خود در لایه‌های ذهنی خود به تخصصی بودن شعر و مخاطب خاص اعتقاد داشتند نیز فرا گرفت.

بنابراین، این توجیه چندان توانایی پوشیدن شکاف‌های عمیق به وجود آمده را نداشت. از طرف دیگر این چنین به نظر می‌رسد که در دو سه سال اخیر دهه هفتاد، وضع کمی فرق کرد. یکی از ریشه‌های شروع این دگرگونی را می‌توان همان گسست ذکر کرد.

در اصل این جریان در روند خطی خود از یک طرف به این نتیجه رسید که با کمی افراط‌گری از اصول زیربنایی آموزه‌ها و تئوری‌های استحاله شده در این جریان فاصله گرفته و یکسره راهی دیگر را می‌پیماید. بنابراین جانی دوباره گرفت و خودانتقادی را که در ذات این تفکر وجود داشت، باز تولید کرد و در یک گردش آرام و عمیق دست به خودانتقادی زیربنایی زد.

در همین روند تکاملی آموزه‌های ابتدایی را درست پنداشت و بازگشت از آن را با تمام تجربه‌های سخت و سازنده پشت سر خود، اشتباهی نابخشودنی می‌دانست. بنابراین انرژی خود را بیشتر در نقاطی متمرکز کرد که این جریان به سمت سطحی‌نگری، احساسی بودن و افراط‌گری پیش رفته بود.

اما این تنها یک بعد مسئله بود. در طرف دیگر ذهنیت عام‌زده و تفکرات طبقه مدرنی وجود داشت که گسست ذکر شده آنها را به دور از جریان قرار داده بود. این گروه که حالا از یک طرف فضای اجتماعی و سیاسی متفاوتی را تجربه می‌کردند و از طرف دیگر نیز پافشاری





**در روند حرکتی ادبیات دهه هفتاد، چند صدایی، زبان‌پریشی، ساخت‌شکنی، چندروایی، نوشتار زنانه و ... شاخه‌هایی از این جریان است که حال در روند حرکتی خود به سوی تکامل، یا به آمیزش با دیگر شاخه‌ها انجامیدند و یا حتی دست به تجزیه خود زدند تا از آن به چیز دیگری برسند.**

مفسران و در اصل به جریان دهه هفتاد گرفت، این است که متأسفانه به علت ناآشنا بودن تجربه‌گرایان این جریان به زبان‌های علمی دنیا، سطح آگاهی و اطلاعات این گروه در حد ترجمه آموزه‌ها و یا برداشت و تفسیر، مفسران و اندیشمندان که یا خود مترجم بودند و یا براساس ترجمه دیگران به تفسیر یا برداشت جدید می‌رسیدند، باقی ماند. بنابراین چنانچه مترجم در امر ترجمه موفق نباشد و یا نقص‌های اساسی در ترجمه داشته باشد، این نقص‌ها و مشکلات چه به طور مستقیم، به وسیله خواندن آن ترجمه و چه غیرمستقیم، براساس برداشت‌ها یا تفسیرهای اندیشمندان و مترجمان وارد چارچوب ذهنی تجربه‌گرایان شده و آنان دست به تجربه‌هایی براساس آن آموزه‌ها زده و بدین ترتیب مشکلات اساسی در ادبیات جریان دهه هفتاد به وجود آمده و گاهی اوقات شاخه‌هایی براساس همین اشتباهات ایجاد شده است. قاعدتاً سلیقه مترجم را هم می‌توانیم به این مورد اضافه کنیم

چهارم این که نمی‌توان از گناه اندیشمندان و نام‌آوران و نویسندگان مؤثر و مطرحی گذشت که می‌توانستند با انتقادات صحیح و ژرف‌اندیشی و ایجاد گفت‌وگوهای مؤثر، از تدریج‌گرایی‌ها و سطحی‌نگری‌ها و ساده‌اندیشی‌های این جریان جلوگیری کنند و آن را در مسیر درستی قرار دهند، اما خاموش ماندند و در انزوا نوشتند و گاهی کتابی هم چاپ کردند.

هر دو جریان را تضمین می‌کرد و این چیزی نبود، جز یادآوری کم‌رنگی از ترسیم گذرا از «وضعیت طبیعی» به «جامعه مدنی» هابیز و لاک از دید مادی یا شکلی و یا نگاه تکثرگرا به جامعه و ایجاد فضای گفت‌وگوی پست مدرنیستی از بعدی دیگر.

اما در اینجا ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد: نخست این که این جریان بعد از برخورد با چالشی که پیش‌تر ذکر شد (عمیق شدن گسست)، دو انشعاب اصلی گرفت که یکی از این انشعاب‌ها (که انشعاب اصلی و غالب جریان نیز بود) به این خودانتقادی دست زد، اما انشعاب دیگر که حالا هم کمی کم‌صداتر شدند و هم آن وجه غالب سال‌های قبل را ندارند، همچنان به موضع سابق خود ادامه داده‌اند و هنوز اعتقادی به این خودانتقادی ندارند.

دوم این که از همان ابتدای دهه هفتاد و در بطن جریان، شاخه‌هایی وجود داشتند که از همان ابتدا با عمق و ژرف‌اندیشی بیشتری راه را پیمودند و هرگز به این سطح‌نگری‌ها و افراط‌گری‌ها تن ندادند و آهسته آهسته راه خود را پیمودند و این شاخه در اصل سردمدار و آغازگر ژرف‌اندیشی و بلوغ فکری ادبیات دهه هشتاد است. گستره این شاخه در آن زمان بسیار محدود بود.

سوم اینکه یکی دیگر از ایرادات اصلی که می‌توان به تجربه‌گرایان و مترجمان و

جریان دهه هفتاد را بر باورهای خود می‌دیدند نیز به تجربه‌ای مشابه دست زدند و تصمیم به نقد تفکرات خود و بازاندیشی مجدد اندیشه‌ها گرفتند. به این ترتیب یک حرکت پنهانی در هر دو گروه برای نزدیک شدن به هم شکل گرفت. این چنین به نظر می‌رسد که این حرکت در هر دو گروه به طور ضمنی و پنهانی ایجاد شد. از یک طرف در جریان دهه هفتاد هر چند تعدادی به صورت شفاهی و در یکی دو مورد به طور کتبی صحبت از افراط‌گری و سطحی‌بودن زدند، اما با کمی درنگ و تأمل در شعرهای آن مقطع زمانی، به طور واضح می‌توان این حرکت پنهانی و ضمنی را لمس کرد.

از طرف دیگر در گروه مقابل نیز وضع به همین منوال بود. می‌توان به راحتی در حرکت شعرهای این گروه و یا در لابه‌لای سخنان و مقاله‌های آنان، ردپای شگردها و تفکرات جریان دهه هفتاد را به وضوح دید. حتی در بعضی موارد براساس آموزه‌ها و زیربنای فکری جریان دهه هفتاد، دست به ایجاد اشکال جدید و حتی سعی در ایجاد جریان‌های جدید کردند. بر همین مبنای بود که می‌شد حرکت پنهانی و ضمنی این گروه را هم کالبدشکافی کرد.

به عبارت دیگر در اصل فضایی ایجاد شد که در آن هر دو گروه به سمت نزدیک شدن به هم و ایجاد یک فضای گفت‌وگو پیش رفتند. فضایی که دوام و ثبات زندگی ادبی، اجتماعی و فرهنگی